

هو العليم

نسخ و بداء

اجمالی از مباحث جلسات آینده

سلسله دروس خارج اصول فقه - فی البداء و الجبر و

الاختیار و القضاء و القدر - جلسہ صد و سوم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

به تناسب مبحث نسخ مبحث بداء مطرح شده است و به واسطه ارتباطی که بین این دو بحث هست و تشابهی که وجود دارد، آقایان مبحث بداء را مطرح کرده‌اند.

فرق بین نسخ و بداء

منتها فرق بین نسخ و بداء در تشریع و تکوین است؛ بحث نسخ در تشریع می‌آید و بحث بداء در تکوینات و بالتبع ما ناچاریم برای پرداختن به مبحث بداء و اشتغال این بحث بر همه جوانب، لا محاله به مبحث جبر و تفویض و اختیار هم وارد شویم گرچه قوم وارد نشدند و این مبحث را در مباحث اوامر یا تبدل احکام واقعیه به ظاهریه مطرح کرده‌اند.

آنچه که در مبحث نسخ مطرح است این است که یک حکمی در مقام اثبات، رافع حکم دیگری باشد و به عبارت دیگر آمد آن حکم اوّل را بیان کند. هیچ

خلافی در این قضیه نیست که نسخ در تشریع وجود داشته است و فقط یهود در این مورد مخالفت می‌کنند و به تبع آنها نصاری، گرچه نصاری در بعضی از احکام قائل به نسخ تشریع یهود در بعضی از موارد هستند.

استدلال یهود بر عدم نسخ در تشریع

استدلالی که یهود بر این مطلب می‌آورد این است که مصالح و مفاسد **نفس‌الأمریه** یا مطابق با این حکم ساری و جاری است یا نیست؛ اگر مطابق باشد، معنا ندارد خداوند این حکم را بردارد و اگر ساری و جاری نباشد و مطابق با این حکم نباشد، چرا خداوند این حکم را جعل و تشریع کرده است؟! [یهود قائل است] شریعت حضرت موسی علی نبینا و آله و **علیه‌السّلام** اولین تشریع در خلقت آدمی و انسان است و آخرین تشریع به حساب می‌آید چون آنها شریعت پیغمبر ما را قبول ندارند و همین‌طور حضرت عیسی را قبول ندارند.

اصلاً علت اختلاف یهود با اسلام این است که اسلام شریعت حضرت عیسی را قبول دارد و یهود

می گویند که شما این را قبول نکنید تا ما شریعت شما را قبول کنیم. خُب قبول نکنید که نکنید، وقتی که حضرت عیسی به نبوّت و رسالت مبعوث شده است باید در آن برههٔ خاص این تشریع را پذیرفت حالا به مذاق کسی خوش نمی آید، نیاید. [آنها قائل اند که] قبل از تشریع حضرت موسی مردم بر طبق آداب و سنن اجتماعی خودشان زندگی می کردند و انبیاء قبل از تشریع حضرت موسی فقط به توحید دعوت می کردند و بس، دیگر مسائل مربوط به معاش و اجتماعیات و مسائل مربوط به عبادات و اینها نبوده است و قبل از تشریع حضرت موسی، وجود خارجی نداشته است. بناءً علی هذا این تشریع، تشریع ابدی خواهد بود و در تشریع ابدی نسخ دیگر معنا ندارد.

اشکال بر استدلال یهود

اشکالات زیادی بر این استدلال وارد است که حالا ما متعرّض آن اشکالات نمی شویم؛ ولی یکی از آنها این است که در آداب و سنن اجتماعی، عدل و ظلم به مطابقت و عدم مطابقت با آن آداب و سنن اجتماعی اطلاق می شده است؛ یعنی آنها این طور

می‌گویند که اگر افعال شخصی منطبق بر آن آداب و سنن عرفی بود این شخص عادل و منصف است و الاّ ظالم و منحرف تلقی می‌شود. حالا اگر این آداب و سنن اجتماعی موافق با مذاق نبی است و نبی و رسول این آداب را تأیید می‌کند این عبارت است از همان وحی، فرق نمی‌کند حالا اسمش عوض شده است؛ ما در آداب و سنن عرفی خلاف هم خیلی می‌بینیم. خیلی از آداب و سنن عرفیه بر خلاف فطرت است؛ همان‌طور که اعراب جاهلی من باب مثال دختران خودشان را زنده‌به‌گور می‌کردند؛ ﴿وَإِذَا أُلِّمُواْ مَوْتُهُمْ سَأَلْتُمُ الْمَوْتُومَ﴾ * بایّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ^۱ حالا چه اشکالی دارد که در آداب و سنن عرفیه قبل از تشریع حضرت موسی هم چنین آداب خُرافی و خلاف فطرت و خلاف وجدان وجود داشته باشد؟ اگر تمام آنها ثبوتاً با تشریع منطبق است، پس این همان احکام **نفس‌الأمریه** است و اگر منطبق نباشد و پیغمبر آن زمان اینها را امضاء کرده باشد، این اغراء به جهل است و معنا

^۱سوره تکویر (۸۱) آیه ۸ و ۹.

ندارد که امضاء کند. و تقیه هم معنا ندارد که بگوییم در آن زمان مقدور آن نبی نبوده است که این احکام را ابلاغ بکند، معنا ندارد، بالأخره همان طوری که پیغمبری برای دعوت به توحید می آید باید دعوت به فروعات و دعوت به افعال هم داشته باشد؛ وانگهی، چگونه ممکن است دعوت به توحید کند در حالی که فعل و عمل بر خلاف فطرت و توحید است؟! در اینجا تناقض لازم می آید. حالا از این اشکالات بگذریم.

جوابی که در این مسئله داده اند این است که بله، احکام و قوانین تشریعی باید با مصالح و مفاسد **نفس الامریه** مطابقت داشته باشند و در این هیچ شکی نیست؛ الا اینکه این در مقام ثبوت است و اما در مقام اثبات ممکن است یک مصلحتی وجود داشته باشد که این مصلحت به یک قطعه ای از زمان اختصاص داشته باشد که آن مصلحت ایجاب می کند که این حکم در این موقعیت خاص از زمان جعل شده باشد و بعد آن حکم ناسخ در مقام اثبات بیاید و آمد این مصلحت و این احکامی که مطابق با آن مصالح **نفس الامریه** در این برهه خاص است را

روشن و واضح کند. خُب چه اشکال دارد؟! بله هر حکمی در هر موقعیتی که تشریع شود باید آن حکم با مصالح و مفسد **نفس‌الأمريه** ارتباط داشته باشد و در این حرفی نداریم؛ الا اینکه ممکن است خصوصیت زمان ایجاب کند که این مصالح اختصاص به آن زمان داشته باشد و در زمان دیگر نباشد.

تلمیذ: همین مصالح **نفس‌الأمريه** بالآخره در زمان معین باز هم نقش ابدیت دارد؟! استاد: بله.

تلمیذ: پس منافاتی با کلام یهود ندارد. استاد: آنها می‌گویند: ابدی است؛ چون شریعت حضرت موسی شریعت **مُؤَبَّد** است؛ بنابراین مصالح و مفسد هم مصالح **مُؤَبَّد** خواهد بود؛ احکامی هم که بر این وزان جعل می‌شوند ابدی خواهند بود. مثل اینکه می‌گویند: احکامی که آقای ... آورده ابدی است و برای همیشه **إلى يوم القيامة** بلکه در آن دنیا هم باید باشد، اینها هم همین‌طور می‌گویند! می‌گویند: احکامی که حضرت موسی آورده ابدی

است چون قبل از حضرت موسی تشریعی نبوده است و بعد از حضرت موسی هم تشریعی نخواهد بود؛ بنابراین احکام او **مُؤَبَّد** است و ناسخ در آنجا معنا ندارد. این بیان اینها است و جوابی که داده شده و اشکالات خیلی زیادی وارد است.

أَمَد احکام در مقام اثبات

روی این حساب ما می‌توانیم سه نوع در مقام اثبات تصور کنیم:

نوع اول

نوع اوّل اینکه خود حکم متکفّل آمد و استمرار موقت آن باشد؛ مثل اینکه می‌گویند: **شَرِبُ الخمر حَرَامٌ إِلَى هَذَا الْيَوْمِ**، الآن خود نفس الحكم و نفس الدلیل متکفّل آمد آن حکم است، در اینجا اصلاً رفع معنا ندارد؛ بلکه باید در اینجا انتفاء گفت. رفع حکم به واسطه نفس الحكم صحیح نیست؛ چون در رفع، رافع می‌خواهیم و در اینجا رافعی وجود ندارد؛ بلکه **عدم المقتضی** در اینجا موجب انتفاء حکم است.

نوع دوم

دسته دوم احکام و ادله‌ای هستند که در آنها مقام

اجمال و ابهام است و در لسان دلیل اشاره‌ای به آمد حکم نشده است و لکن نفس دلیل متکفل استمرار نیست؛ بلکه مسئله مبهم است. در اینجا اگر فرض کنید که رافع یا ناسخی آمد این به حسب ظاهر ناسخ است؛ اما به حسب واقع ناسخ نخواهد بود چون بهتر است شارح در اینجا بیان کنیم، مبین در اینجا بیان کنیم. این مبین و شارح می‌آید آن ابهام و اجمال در دلیل قبل را زائل می‌کند و آمد را برای ما مشخص می‌کند.

نوع سوم

سوم این است که واقعاً دلیل به مقتضای اطلاقش و به مقتضای عمومش - اطلاق یا عمومش - **إِلَى أَمَدٍ** غیر **مَعِيْن** دلالت بر استمرار حکم می‌کند؛ اطلاقش اقتضاء می‌کند مثل **شُرْبُ الْخَمْرِ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** یا **أَكْلُ الْمَيْتَةِ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** یا **أَكْلُ الزَّبِيبِ حَرَامٌ**. این اطلاق یا عمومیت زمانی او اقتضای استمرار حکم می‌کند، در اینجا است که ناسخ می‌آید. یعنی در مقام نسخ، رفع حکم ثابت است در مقام اثبات، آن حکم را در مقام اثبات برمی‌دارد؛ ناسخ در مقام اثبات

می‌آید آن حکم قبلی را برمی‌دارد، به این نسخ می‌گویند.

حالا که این سه قضیه در اینجا روشن شد مطلبی که در اینجا به دنبال این می‌آید این است که در این حکم سوم ...

... چون اینها این مطلب را ذکر کرده‌اند ما هم ذکر می‌کنیم و یک مقداری پا را از محدوده مطالب آنها فراتر می‌گذاریم.

در قضیه بداء باید چند مسئله روشن شود:

اول اینکه حقیقت بداء چیست؟

دوم اینکه این اخباری که از ائمه **علیهم‌السلام** یا

از پیغمبر **صلی الله علیه و آله و سلم** و انبیاء آمده

است و ممکن است آمده باشد و بعداً خلافش ثابت

شده باشد را باید به چه نحو تأویل و توجیه کنیم؟

سوم اینکه وجه تسمیه این حقیقت به بداء

چیست؟

آیات و روایات وارده در حقیقت مسئله

بداء

در مسئله بداء و حقیقت بداء آیات قرآن در اینجا

زیاد داریم و روایات هم داریم؛ ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا

يَشَاءُ وَيُتَّبِتْ وَعِنْدَهُ أُمُّ آلٍ كِتَابٍ ﴿١﴾ روایاتی که

از ائمه آمده است مثل:

و لَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَبِمَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
و هِيَ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَمَّحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُتَّبِتْ وَعِنْدَهُ أُمُّ آلٍ كِتَابٍ﴾.^۲

یا روایاتی که در فوت اسماعیل فرزند امام صادق

علیه السلام آمده است که حضرت در آنجا اشاره

دارند به بدائی که در حق اسماعیل شد و امامت به

موسی بن جعفر علیه السلام منتقل شد^۳ و همین طور

کلام صریح امام هادی علیه السلام در خطاب به

فرزند خودشان حضرت امام حسن عسکری

^۱ سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹. امام شناسی، ج ۱۵، ص ۱۸۴:

«آنچه را که خداوند بخواهد از میان ببرد می برد، و آنچه را که خداوند بخواهد برقرار کند برقرار می کند. و علم ام الکتاب که تغییر ناپذیرفتنی است در نزد او می باشد.»

^۲ التوحید، شیخ صدوق ج ۱، باب حدیث ذعلب، ص ۳۰۵، ح ۱. ترجمه:
«و اگر یک آیه در کتاب خدای عزوجل نمی بود هر آینه شما را خبر می دادم به آنچه بوده و می باشد و آنچه خواهد بود تا روز قیامت و آن آیه این است:
﴿يَمَّحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُتَّبِتْ وَعِنْدَهُ أُمُّ آلٍ كِتَابٍ﴾.»

^۳ التوحید، شیخ صدوق، ج ۱، باب البداء، ص ۳۳۶، ح ۱۰:

«و مِنْ ذَلِكَ قَوْلُ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا بَدَأَ لِلَّهِ بَدَاءٌ كَمَا بَدَأَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي، يَقُولُ: مَا ظَهَرَ لِلَّهِ أَمْرٌ كَمَا ظَهَرَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي إِذِ اخْتَرَمَهُ قَبْلِي لِيُعْلَمَ بِذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ بِإِمَامٍ بَعْدِي.» ترجمه:

«و از این قبیل است قول حضرت صادق علیه السلام که ظاهر نشد از برای خدا امری چنان که در باب اسماعیل پسر من ظاهر شد. ایشان می فرمایند که از خداوند امری ظاهر نشد (از جهت تعجب برانگیز بودن برای مردمان) همان طور که در مورد اسماعیل فرزندم صورت گرفت. زیرا وی را قبل از من از دنیا برد تا همگان بدانند که وی بعد از من امام نیست.»

عليه السلام که می فرمایند: «يا بُنَيَّ أَحْدِثْ لِلَّهِ تَبَارَكَ

و تعالی شُكْرًا فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْرًا»^۱ وقتی حضرت

سید محمد که مقامش بسیار مقام شامخی بود و بسیار

مقام بالایی داشت از دنیا می رود حضرت هادی به

فرزندشان می فرمایند که خداوند در حق تو بداء قرار

داد و گَانَ می خواست قضیه به حضرت سید محمد

برسد درحالی که او از دنیا رفت و امامت به تو تعلّق

گرفت. ما در مورد بداء روایاتی داریم که همه این

روایات را می آوریم و إن شاء الله همه را متذکر

می شویم و خیال می کنم اگر بخواهیم فقط به همین

بحث پردازیم تا تعطیلات محرم طول بکشد. منتها

از نظر اینکه چون یک بحث جامعی هست و حالا به

تبع این دیگر ما وارد بحث مطلق و مقید نشویم و

این بحث را تمامش کنیم و به نهایت برسانیم. حالا

اجمال آنچه را که در آیه به دنبالش هستیم خدمتتان

عرض می کنم.

^۱ الکافی، ج ۱، کِتَابُ الْحُجَّةِ، بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ
السلام، ص ۳۲۶، ح ۸. ترجمه:

«پسر جان! خدای تبارک و تعالی را شکر کن که نسبت به تو امری پدید
آورد.»

رئوس مطالب قابل بحث

دخالت علم خداوند متعال در تکون اشیاء

مطلب اوّلی که باید راجع به این قضیه فکر کنیم این است که علم خداوند متعال که بر تکوّن و حدوث اشیاء تعلّق گرفته است، آیا آن علم در نحوهّ تکوّن اشیاء دخالت دارد یا ندارد؟! به عبارت دیگر آیا عباد می‌توانند بر خلاف آنچه که علم پروردگار نسبت به آن تعلّق گرفته است عملی از آنها سر بزنند یا نمی‌توانند؟ و این مطلبی که آنها می‌گویند که علم الهی علم ازلی است و آن علم ازلی، سابق بر خلق موجودات است و چون این علم، سابق است پس آن علم موجب عدم انقلاب معلوم خود در عالم طبع خواهد بود، از آنچه را که روشن و ظاهر است، و همین‌طور جوابی که در اینجا داده‌اند که این علم جنبهّ کاشفیت دارد و چیزی که جنبهّ کاشفیت داشته باشد، نمی‌تواند موجب انقلاب افعال عباد از مقام اختیار شود. یعنی علم الهی جنبهّ کاشفیت دارد از بروز و ظهور افعال العباد اختیاراً؛ بعد چگونه ممکن است خود نفس همین علم موجب انقلاب و سلب

اختیار افعال از این عباد شود؟! این جواب خیلی بسیطی است که خیلی از فقها نسبت به این قضیه داده‌اند.

مسئله قضا و قدر

مطلب دوم که باید در اینجا مورد توجه قرار بگیرد مسئله قضا و قدر است که در مقام قضا و قدر چه نحوه قضای الهی حاکم می‌شود؟ و چگونه مقدر به قدر می‌شود؟ و چگونه در عالم نزول به صور جزئیة متبدل می‌شود؟ این هم یک بحث است.

قضیه لوح محفوظ و لوح محو و اثبات

در اینجا قضیه لوح محفوظ و لوح محو و اثبات پیش می‌آید، قلم در اینجا چه می‌کند؟ ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَىٰ نَهْ فِيَّ إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۱ آیا مقام لوح محو و اثبات است یا لوح محفوظ است؟ فرق بین مشیت و لوح محو و اثبات و لوح محفوظ [چیست]؟ آیا لوح محفوظ همان مشیت است یا مادون مشیت است؟ در همه این موارد مقام مشیت

^۱ سوره یس (۳۶) آیه ۱۲. معاد شناسی، ج ۷، ص ۳۳:

«اشیاء را فرداً فرداً ما در امام مبین احصاء و شمارش می‌کنیم.»

را با مقام لوح محفوظ یکی شمردند و یک حقیقت
 پنداشتند. مسئله دیگر جنبه علیّ مشیّت در لوح محو
 و اثبات و در مقدّرات و جنبه معلولیت [است]، عدم
 منافات بین معلولیت و علیّت با مسئله اختیار که این
 هم از مسائل بسیار مهم است؛ **«السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي
 بَطْنِ أُمِّهِ وَ الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»**^۱، به طور کلی
 اینها مسائلی است که ما إن شاء الله به نحو اجمال در
 آتیّه باید روی آن بحث کنیم.

علم امام بما كان و ما يكون

و همین طور روایاتی که دلالت دارند بر اینکه
 امام **عليه السلام** ممکن است نسبت به خیلی از
 مسائل غافل باشد و روایاتی که دلالت دارند بر اینکه
 امام **عليه السلام** عالم بما كان و ما يكون است و
 جمع بین اینها را إن شاء الله در جلسات آتیّه اگر
 خداوند توفیق داد تا آنجا که وسعمان می رسد
 می پردازیم.

^۱ التوحید، شیخ صدوق، ج ۱، باب السعادة و الشقاوة، ص ۳۵۶، ح ۳:
**«[قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ] الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ
 وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ.»**

تلمیذ: بحث انتقال امامت و بداء در قضیه
حضرت علی اکبر و حضرت سجاد علیهما السّلام هم
بوده است؟

استاد: بله! آن هم بوده است.

تلمیذ: روایتی داریم؟!

استاد: بله روایتی هم هست که امامت به ولد اکبر
منتقل می شود^۱ ولی در قضیه حضرت علی اکبر و

^۱ الکافی، ج ۱، کِتَابُ الْحُجَّةِ، بَابُ الْأُمُورِ الَّتِي تَوْجِبُ حُجَّةَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ، ص ۲۸۴، ح ۱. ترجمه:

«عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَاتَ
الْإِمَامُ بِمَ يُعْرَفُ الَّذِي بَعْدَهُ فَقَالَ: لِلْإِمَامِ عِلَامَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَكُونَ أَكْبَرَ وَلَدِ أَبِيهِ
وَيَكُونَ فِيهِ الْفَضْلُ وَالْوَصِيَّةُ وَيَقْدَمَ الرِّكْبُ فَيَقُولُ إِلَى مَنْ أَوْصَى فَلَانٌ فَيُقَالُ
إِلَى فَلَانٍ وَالسَّلَاحُ فِينَا بِمَنْزِلَةِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ تَكُونُ الْإِمَامَةُ مَعَ
السَّلَاحِ حَيْثُمَا كَانَ.»

«ابن ابی نصر گوید: به امام رضا علیه السّلام

گفتم: وقتی که امام بمیرد با چه امام بعد از او شناخته

شود؟ فرمود: امام نشانه ها دارد: یکی اینکه

بزرگ ترین پسرهای پدر خود می باشد و دارای

فضیلت و وصیت است و معروف است به طوری که

یک شتر سوار که از خارج وارد شهر می شود،

می پرسد: فلان امام به که وصیت کرده؟ می گویند:

به فلانی، و سلاح در میان ما چون تابوت است در

حضرت اسماعیل [این طور نبوده است]، اسماعیل
اکبر اولاد امام صادق **علیه السلام** بود.

تلمیذ: حضرت اسماعیل ظاهراً [باطن] خیلی
قوی‌ای داشته است که این مکتب اسماعیلیه مستند
به ایشان است.

استاد: بله خُب حضرت اسماعیل خیلی مقام
داشته است و همان هم موجب انحراف می‌شود؛
وقتی شخص یک چیزی داشته باشد به واسطه همان
خیلی از قلوب جذب می‌شوند و فلان می‌شوند و
خلاصه آن جهات انحرافی دیرتر از بین می‌رود تا
اینکه نمود و بروزی نباشد.

میان بنی اسرائیل و امامت به همراه سلاح است هر
جا که باشد.»

الکافی، ج ۱، کِتَابُ الْحُجَّةِ، بَابُ الْأُمُورِ الَّتِي تَوْجِبُ حُجَّةَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ، ص ۲۸۵، ح ۶:

«عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا
لَمْ تَكُنْ فِيهِ عَاهَةً.» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: امر امامت به

فرزند بزرگ می‌رسد، در صورتی که عیبی نداشته
باشد.»

تلمیذ: ایشان انحرافی داشته است؟

استاد: نه خیر! مکتب انحراف دارد؛ آن مکتبی که

انحراف دارد اساسش همین باطن حضرت اسماعیل

بوده که باطن صافی بوده است و این حرف‌ها و

جذب می‌کرده است.

تلمیذ: نتوانستند تلقی کنند.

استاد: بله! نتوانستند تلقی کنند و نتوانستند

انصراف بدهند به مورد حقی که حضرت موسی بن

جعفر علیهما السلام باشد.

تلمیذ: این نصیریّه که یازده امامی هستند هنوز

در دنیا هستند بعضی از مطالبشان انحراف دارد ...

آقای سید محسن امین صاحب اعیان‌الشیعه هم

احتمالاً گرایش به آنها پیدا کرده است که ...

استاد: اینکه انحراف دارد.

تلمیذ: پسر مرحوم آقا سید محسن است.

استاد: بله این اصلاً انحراف دارد.

تلمیذ: حالا اینها هم خیلی مطالب مثلاً عرفانی و

ولایی دارند منتها ...

استاد: اسمش چه بوده است؟

تلمیذ: اسمش را نمی‌دانم.

استاد: تقریباً مثل اسماعیلیه و حسن صباح و اینها.

تلمیذ: بله.

استاد: بله خب منافاتی که ندارد بین اینها.

امکان انحراف در انسان خوش نفس

تلمیذ: روایتی هم در تکذیب جناب اسماعیل وارد شده است اینها را حمل بر ...

استاد: ببینید حضرت اسماعیل که به مقام طهارت باطن و سرّ نرسیده است و وقتی که نرسند احتمال هر چیزی هست، آنوقت در اینجا بین مسائلی که جنبه رحمانی دارد با غیر رحمانی خلط می شود و شبهات و انحرافات از همین جاها پیدا می شوند و تقصیر هم ندارد. آنوقت در اینجا وظیفه شخص کامل یا اکمل از او است که این موارد انحراف را بیان کند و روشن کند.

ما الآن هم این قضیه را احساس می کنیم، افرادی که واقعاً دارای نفس خوب و دارای خصوصیات خوب [هستند] یک مسائلی را متوجه می شوند که خلاصه رحمان نیست و باید جلوگیری کرد و

ایستاد. [اما] او هم چنین خیالی می کند و متصلب در
مرامش هست حالا ببینید چه از آب در می آید! تا
کسی به مقام طهارت سِرِّ و باطن نرسیده است شیطان
همراه او است، مگر با زید نبود؟! حرف امام را،
حرف برادرش را رد کرد!

تلمیذ: مرحوم آقا^۱ - رضوان الله تعالیٰ علیه -
می فرمایند که به مراتب بالایی از تجرید رسیدند ...
استاد: همین، یعنی همان جامعیت امام مسئله
کمی نیست! ما فقط می گوئیم: همین، ولی این همین
یعنی از این طرف خط تا آن طرف خط، بله! گفت:
یک قدم بر هردو عالم نه که گامی بیش نیست!
می گفت کارمان در همان یک قدم سرویس می شود!
بله درست است که یک قدم بیشتر نیست ولی این
قدم، قدم جبرئیل می خواهد! این طور نیست که یک
تاتی کنی! مسئله امام مسئله شوخی که نیست، مسئله
احاطه بر همه مصالح و مفاصد است، احاطه بر
مشیت خدا است.

تلمیذ: این قیامش را مرحوم آقا در این کتاب

^۱ علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان الله تعالیٰ
علیه.

تأیید کردند.

استاد: قیام زید از روی هوی و هوس نبوده است، قیام بوده است، عرق دینی بوده است، از روی حمیت دینی بوده است، ما اینها را قبول داریم؛ ولی این، تمام مطلب نیست. همه بدبختی‌ها سر همین است که یک عده بلند می‌شوند و خودرأیی می‌کنند و خودشان جلو می‌روند و فلان می‌کنند.

همین نواب صفوی یک آدم خوش‌نفس و آدم خوش‌باطن بود؛ اما چه اوضاعی درست کرد؟! چه بساطی درآورد؟! خُب می‌خواهد همه کارها را خراب کند، آقای بروجردی را مسخره کردند، رفتند در درس آقای بروجردی و گفتند:

خانه از پای‌بست ویران است *** خواجه در بند و نقش ایوان است!^۱

حالا اسم نمی‌برم چه کسانی بودند. یکی از همین افراد می‌گفت که ما از آقای بروجردی سؤال کردیم که آقا چاره اینها فقط کتک زدن است، بزنیم یا نه؟! ایشان فرمودند: اگر چاره‌ای نیست بزنید، – البته یا سکوت کردند که سکوت علامت رضا است

^۱ گلستان سعدی، باب ششم در ضعف و پیری، حکایت شماره ۱.

یا اشاره هم کردند که بزنید! - دیگر ریختند و آنها را زدند و از قم بیرون کردند چون همه چیز را داشتند به هم می ریختند. شما چه کار دارید می کنید؟! یک بچه بیست و چند ساله می آید به آیه الله کذا حکم می کند و فلان! این آدم خوش نفس بود ولی خوش نفسی تنها کفایت نمی کند انسان باید به واقع اشراف داشته باشد. یکی خوش نفس است، یکی احاطه است، ادراک است، علم است و کذا است. بچه هم خوش نفس است، از بچه خوش نفس تر چه کسی را سراغ دارید؟! بچه هفت ساله، نه مرگ سرش می شود نه مرض سرش می شود، هیچی سرش نمی شود، از بچه خوش نفس تر چه کسی است؟! هوی ندارد؛ آیا شما زمامتان را به او می سپرید؟! صحیح نیست. حالا زید هم خوش نفس بود قبول است و حالش اقتضاء می کرد که نمی توانست ظلم را ببیند و نیتش این بود که [حکومت را] بگیرد و به دست امام بسپرد و نیتش این نبود که برای خودش بردارد. مطالبی که حضرت آقا می فرمودند همین طور است؛ چون ایشان خوب اشراف داشتند و احساس او را ادراک می کردند، زید غیر از آن بقیه افراد مثل

عبدالله محض و دیگران که آمدند اصلاً خراب کاری کردند و امام صادق را به زندان و طویله انداختند، بود. پیغمبر **صلی الله علیه و آله و سلّم** قاتلینش را نفرین کردند و فرمودند: فرزندی هم اسم این به وجود می آید - به زید بن حارثه اشاره فرمودند - خدا لعنت کند کسانی را که او را می کشند^۱ ولی همه اش ناشی از این می شود که او آن ادراک واقع را ندارد و خلاصه نمی تواند خودش را با منویات امام **علیه السلام** منطبق کند. البته می توانیم در اینجا بگوییم که نمی دانیم حال او چگونه بوده است و چه قسمی بوده است یعنی یک حالی بوده است که طبعاً نمی توانسته است این کار را انجام دهد. یا اینکه تحمل ظلم و سکوت برایش خیلی سخت بوده است و خیلی مشکل بوده است اما اگر ما با همین وضع و کیفیتمان بودیم وقتی در جایی شخص اعلم هست و خودت قبول داری که او اعلم است - که همین طور هم می گفت - دیگر [این کارها] معنا ندارد، همین

^۱ السرائر، ج ۳، ص ۶۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۹۲؛ اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۹۲.

یعنی صرف اعلیّت برای حجّیت و تنجّز کفایت می‌کند.

تلمیذ: پس روی این حساب جناب اسماعیل چون کاره‌ای نبودند ...

استاد: صحبت در همین است حالا باید ببینیم بداء چیست، اینجا خیلی معرکه آراء است؛ بداء داریم، إبداء داریم، بیان داریم، ظهور داریم، مقام لوح محو و اثبات چیست؟ لوح محفوظ چیست؟ آیا محفوظ و لوح اثبات باهم تفاوت دارند یا یکی هستند؟ آیا کشف خلاف است یا اینکه از اوّل در نفس الأمر به این نحو بوده است؟ اصلاً علم امام چطور است؟ علم امام چه علمی است؟ آیا می‌شود علم امام به لوح محفوظ تعلّق بگیرد یا همان‌طور که بعضی از آقایان افاده فرمودند: فقط به محو و اثبات تعلّق می‌گیرد؟! صحبتی که شخص ولیّ می‌کند یعنی کسی که به ولایت مطلق و کمال رسیده است آیا ممکن است در حرفش خلاف بیاید یا نمی‌شود؟ از این مسائل هست و طبعاً مسئله به اینها هم می‌رسد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد